

تجربه‌ی خط‌کش



افسانه رضایی

آموزگار پایه‌ی چهارم ابتدایی، استان البرز

زنگ خورد و به سمت کلاس حرکت کردم. وارد که شدم بچه‌ها برپا گفتند. هنوز روی صندلی‌ام ننشسته بودم که صدای دوتا از بچه‌ها، یکی گریه‌کنان و دیگری با خشم زیاد، توجهم را جلب کرد. یکی می‌گفت: «خانم، به‌خدا مال خودمه!» دیگری گریه می‌کرد و می‌گفت: «نخیر، مال منه.» گفتم: «لطفاً اجازه بدید، یکی یکی بگید من هم بدونم جریان چیه.»

یک خط‌کش با گوشه‌ای شکسته دست یکی از آن‌ها بود. نفر اول با عصبانیت می‌گفت: «مال خودمه.» نفر دوم هم با گریه و اشک می‌گفت: «به‌خدا مال منه!» و من واقعاً نمی‌دانستم چه بگویم. هر دو هم قسم می‌خوردند. یک لحظه چیزی به ذهنم رسید. به نفر اول گفتم: «خط‌کش رو ببینم.» خوب نگاهش کردم شاید اسمی، نشانی، چیزی پیدا کنم، ولی نشد. گفتم: «بچه‌ها من می‌دونم هر دو درست می‌گید. تا پیدا شدن خط‌کش دوم این خط‌کش دست من می‌مونه. هر وقت اون یکی پیدا شد، بهتون می‌دم.»

یکی از آن‌ها زنگ تفریح نزد من آمد و گفت: «خانم، خط‌کش مال منه، لطفاً بهم بدید.»

گفتم: «نمی‌تونم عزیزم. چون هر دو نشونی‌ای رو می‌دید که روی خط‌کش هست.»

خلاصه از دستم دلخور شد و رفت، به‌خصوص به خاطر اینکه دختر نماینده‌ی اولیا هم بود.

فردا هم مادرش به من زنگ زد که خانم رضایی خط‌کش مال دختر من است. انتظار داشت خط‌کش را بدهم. گفتم: «مشکلی نیست. هر وقت آن یکی خط‌کش پیدا شد، تقدیم می‌کنم.»

فردای آن روز، همان مادر زنگ تفریح آمد و گفت: «چند دقیقه کارتون دارم.» گفتم: «بفرمایید»

از داخل کیفش همان خط‌کش را درآورد که دقیقاً از گوشه‌ی چپ شکسته بود.

گفت: «اصلاً باورم نمی‌شد. ولی کار شما خیلی عادلانه بود که بین بچه‌ها این جور قضاوت کردید. احسنت بر شما.»

گفتم: «اگر من خط‌کش را به دخترتون می‌دادم، شاید عدالت را رعایت نمی‌کردم. تجربه بهمون می‌گه که چه جوری و کجا چه رفتاری داشته باشیم.»

بعد هم کلی تشکر کرد و رفت.

گاهی برای رعایت عدالت بین دانش‌آموزان در کلاس لازم است از زاویه‌ی دید آن‌ها هم به موضوع دقت کنیم.